

جاده پرخطر تهران - لندن

اشاره

شاید از دو قرن قبل که روابط ایران و بریتانیا شکل گرفت، کسی گمان نمی‌کرد که این روابط به اتوبانی یک طرفه تبدیل شود؛ اتوبانی که حق عبور و مرور و بهره‌برداری فقط برای طرف اروپایی فراهم می‌شد. در این اتوبان یک طرفه، دولت بریتانیا با سرعت فراوان می‌راند و هر چه اراده می‌کرد، محقق می‌شد. ایرانی‌ها حق عبور و مرور از این اتوبان را نداشتند و اگر هم اراده می‌کردند، مجاز بودند از حاشیه جاده، آن هم با سرعت لاکپشتی برانند و در صورت ورود به جاده اصلی، تصادف شدید کرده و نابود می‌شدند. از این رو جایز است مسیر تهران - لندن را، جاده‌پرخطر بنامیم؛ جاده‌ای که همواره پر دست‌انداز بوده و با فتنه‌گری‌های دولت بریتانیا، هیچ‌گاه رنگ امنیت به خود ندیده است.

گذری بر دو قرن فتنه‌گری انگلستان در ایران

علی‌اکبر عالمیان

ملّتی مغرور، دولتی فتنه‌گر

«... انگلیسی‌ها ملّتی مغرورند و مدبّر و متمول و متکبر می‌باشند، اما تکبر تا آن وقت است که خود را بی‌نیاز می‌بینند. به محض اینکه پای احتیاج به میان آمد، سر عفو و مذلت بر آستان خاکساری می‌گذارند و این خضوع و فروتنی را تدبیر و عقل می‌شمارند. بر هر فرومایه عبد نویسند و دست هر ناپاکی بوسند. در تسلیم و بندگی تا آنجا حاضرند که قوادی کنند و نزدیکان خود را به دور آن ببیوندند. مختصر، در اوقات حاجت از بذل هر قدر مال و هر نوع امتیاز چنان حاضرند که گویی بنده و چاکرند. در ظاهر سازی مهمانی‌ها، ساختگی غلو می‌نمایند. هم طبیب می‌شوند، هم پرستار، هم دواساز و مرهم‌کار، مشیر و مشاور، شفیق و مستشار. حتی اگر در سفر باشند، شاگرد قاطرچی و یتیم‌چارو اداری می‌نمایند، می‌بخشند، بذل می‌کنند، انفاق می‌نمایند، در اینار خودداری ندارند، راه روت و فتوت می‌سپارند. چه شرح دهم؟»

انگلیسی تا محتاج است، اول خدماتش تحفه و هدایای نفیس است، چون از عالم احتیاج بیرون آمد، زایدالوصف صرفه‌جو و خسیس است. تا کار داشت، مثل شتر بار می‌برد و خار می‌خورد. حالا که روی استغنا دیده، شیر آفریقا است. بر و بحر را در زیر نگین دارد، ه و قّعی به خاقان یا طغرل تکین می‌گذارد:

- از وی اگر جویی رضا سنگ است و سر اندر خطر
- با وی اگر گویی سخن مست است و مغز اندر شرر
- با وی اگر گویی سخن مست است و مغز اندر شرر
- با وی اگر گویی سخن مست است و مغز اندر شرر

خاصّه که مردم ایران را از جنس انسان نمی‌داند و نوع ما را بهیمه می‌خواند و به زبان حال می‌گوید:

- گاو و خر را چوب تر باید
- و با مشتت دوآب آدمی نشاید 1
- و با مشتت دوآب آدمی نشاید 1
- و با مشتت دوآب آدمی نشاید 1

جملات فوق شاید یکی از کامل‌ترین جملاتی است که می‌توان در مورد انگلیسی‌های مغرور و متکبر و در عین حال فرصت‌طلب در لابلای کتاب‌های تاریخی و گفته‌های تاریخی یافت. واقعیت آن است که در تاریخ حیات سیاسی انگلستان، هر جا واژه‌هایی نظیر فتنه‌گری، توطنه، فرصت‌طلبی، نفاق، حسادت و خودخواهی در عالم سیاست وجود داشته باشد، ناخودآگاه اذهان همگان به سمت دولت انگلستان معطوف می‌شود. در ایران نیز به علت سابقه بسیار بد دولت بریتانیا در عرصه سیاسی و اقتصادی کشور، همواره اذهان

ایرانیان نسبت به انگلیسی‌ها همراه با بدبینی و سوءظن و تنفر بوده است. «ریچارد کاتم» نویسنده سرشناس آمریکایی، ضمن اشاره به نفرت ایرانیان از انگلیسی‌ها می‌نویسد:

«این نفرت و انزجار، با نوعی ترس و حتی حس تکریم و احترام به‌هم آمیخته و می‌توان گفت که در هیچ جایی دنیا، این قدر درباره هوشیاری و توانایی انگلیسی‌ها مبالغه نشده و در هیچ کشوری یک ملت به دلیل هوشیاری و کیاست خود، این همه مورد نفرت قرار نگرفته است.»²

تاریخ شکل‌گیری روابط ایران و انگلستان

ابتدای روابط تاریخی ایران و انگلستان را می‌توان از نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی، مطابق با اواخر قرن هفتم هجری دانست. در آن ایام، ایران تحت قیمومیت امرای مغول بوده و ارغون‌شاه، نواده هلاکوخان، در آن حکومت می‌کرد. در انگلستان نیز ادوارد اول، پادشاه بود. پادشاهی او هم‌زمان با فرسودگی و خستگی دنیای مسیحیت بود، چرا که آنان از جنگ‌های دویست ساله خود با ممالک اسلامی برای آزادی اورشلیم خسته و فرسوده شده و اینک مایل بودند با سلاطین مغول از در دوستی درآیند تا شاید بتوانند به دست آنها زوال دول اسلامی را فراهم آورند.

در عهد شاه طهماسب صفوی (970 هجری مطابق با 1562 میلادی) آنتونی جنکینسون، فرستاده ملکه الیزابت که حامل پیام ملکه به شاه ایران بود، ابتدا اجازه حضور یافت، ولی پس از آگاهی شاه از عقاید مذهبی وی، او را از نزد خود راند. در ابتدای قرن پانزدهم هجری برابر با اوایل قرن هفدهم میلادی، هم‌زمان با پادشاهی شاه عباس و با توجه به قدرت زیاد وی، حدود 70 انگلیسی به سرپرستی دو برادر به نام‌های «سر آنتونی شرلی» و «سر رابرت شرلی» از طرف پاپ به ایران آمدند تا از شاه ایران برای در امان ماندن اروپا در مقابل هجوم سربازان عثمانی کمک بخواهند. شاه عباس نیز به کمک آنها شتافت، به گونه‌ای که به تعبیر یکی از سیاسیون اروپا:

«فقط ایرانی‌ها ما بین ما و مرگ حایل شدند. اگر ایرانی‌ها نبودند، ترک‌ها ما را محو و نابود کرده بودند.»³

در زمان حکومت کریم‌خان زند در سال 1763 میلادی، با اجازه وی، انگلیسی‌ها به تأسیس تجارتخانه در بوشهر دست زدند. توسعه فعالیت انگلیسی‌ها در بوشهر، با مداخلات آنها در امور داخلی ایران همراه شد تا آنجا که کریم‌خان زند نسبت به مقاصد آنان بدگمان شد و در سال 1769 دستور تعطیلی نمایندگی تجاری انگلیس در بوشهر و اخراج اتباع انگلیسی را صادر کرد، اما با مرگ کریم‌خان زند در سال 1779، انگلیسی‌ها مجدداً دست به فعالیت‌هایی برای تجدید نفوذ خود در ایران زدند و سرانجام در سال 1788، با دریافت فرمانی از جعفرخان زند یکی از جانشینان کریم‌خان، قسمت اعظم امتیازاتی را که از دست داده بودند، مجدداً به چنگ آوردند. از این تاریخ به بعد انگلیسی‌ها به علت افزایش منافع خود در هند و توسعه قلمرو نفوذشان در افغانستان، بیش از پیش متوجه ایران شدند و تحولات سیاسی که به دنبال انقلاب کبیر فرانسه و ظهور ناپلئون روی داد، در ایران نیز مستقیماً اثر گذاشت. 5 به همین علت، در سال 1800 میلادی روابط رسمی سیاسی بین ایران و انگلستان با انتخاب سفیر از سوی انگلستان شکل گرفت.

به دنبال قدرت یافتن ناپلئون بناپارت در فرانسه، انگلیسی‌ها که از جانب او احساس خطر می‌کردند، بر تلاش خود برای نفوذ در ایران افزودند و هیئتی را به ریاست یک افسر سی ساله انگلیسی به نام «جان مالکوم» به ایران فرستادند. جان مالکوم که بعدها به واسطه خدمات خود به انگلستان به درجه ژنرالی و لقب «پرو» نائل شد، مأموریت داشت که یک قرارداد تدافعی با ایران منعقد سازد و از نفوذ و پیشرفت فرانسه در ایران جلوگیری به عمل آورد، زیرا فرانسوی‌ها در آن موقع تا مصر و سوریه پیش آمده بودند و این خطر وجود داشت که درصدد توسعه قلمرو نفوذ و قدرت خود به سوی شرق برآیند، به ویژه آنکه پس از انعقاد و امضای قرارداد بین ایران و فرانسه که به قرارداد «فینکن اشتاین» شهرت یافت، منافع انگلستان به طور کلی در خطر تهدید قرار گرفت.

در اوایل سال 1809 بر اثر تعلق فرانسه در اجرای تعهدات خود نسبت به ایران، روابط دو کشور رو به تیرگی نهاد. سفرای دو کشور به کشور هایشان فراخوانده شدند. انگلیسی‌ها بدون فوت وقت، برای پر کردن این خلاء دست به کار شدند و چون جان مالکوم دیگر اعتباری در ایران نداشت، این بار «هارفورد جونز» را به عنوان وزیرمختار به تهران اعزام داشتند. هارفورد جونز به حضور فتحعلی‌شاه رفت و ضمن تقدیم استوارنامه خود، هدایای گرانبهایی از جمله یک قطعه الماس درشت به ارزش تقریبی چهل هزار تومان آن روز، از طرف جرج سوم - پادشاه انگلیس - به فتحعلی‌شاه تقدیم کرد.⁶

هر چند گاهی از «نقد علی‌بیگ» به عنوان نخستین سفیر ایران در انگلستان یاد می‌شود، اما با توجه به آنکه آغاز روابط رسمی سیاسی بین ایران و انگلیس سال 1800 می‌باشد و وی در سال 1626 به انگلستان اعزام شد، نمی‌توان او را «سفیر رسمی» به شمار آورد.

سفارت ایران در انگلستان هم در سال 1851 میلادی (1230 شمسی) در لندن افتتاح شد و نخستین فرستاده رسمی ایران به دربار انگلیس، «میرزا شفیع‌خان نایب آجودان باشی» است که عنوان «مصلحت‌گذار» و به اصطلاح امروز مستشار یا کاردار سفارت را یدک می‌کشید. 7 در سالیان دیگر نیز روابط ایران و انگلیس که در واقع عالی‌ترین مثال برای یک رابطه استعماری به شمار می‌رفت، تا زمان آخرین پادشاه ایران یعنی محمدرضا شاه، با تبادل سفیر و ارتباط نزدیک ادامه یافت. این رابطه هیچ‌گاه مورد اطمینان و قبول ایرانیان قرار نگرفت و همواره نوعی بدبینی از سوی ایرانیان نسبت به سوءرفتارهای انگلیسی‌ها وجود داشت. این رفتار ایرانیان به یک بیماری مزمن به نام «بیماری ترس از انگلیس» تبدیل شد.

این بیماری البته مخصوص ایران نبود و نیست، بلکه کسانی که به فرهنگ‌های بزرگ خارجی دسترسی دارند، می‌توانند واژه «Anglophobia» را که همان معنی ترس از انگلیس است، در بسیاری از این فرهنگ‌ها بیابند. این واژه در ایران، معنی و مفهوم گسترده‌ای دارد و ده‌ها کتاب تاریخی و تحقیقی و حتی طنز و داستان که درباره مداخلات انگلیس در ایران نوشته شده، خود مبین این واقعیت است که مردم ایران تا چه اندازه نسبت به سیاست انگلیس در این کشور بدبین و هراسان هستند و چرا در هر کاری انگشت انگلیسی‌ها را می‌بینند. 8

فتنه‌گری‌های استعمار پیر در ایران

با نگاهی کوتاه به برخی فتنه‌گری‌های دولت بریتانیا در نزدیک به 179 سال 9 حضور استعمار خود در ایران، می‌توان به ابعاد تکان دهنده این فتنه‌گری‌ها پی برد.

اولین عهدنامه استعماری

نخستین قرارداد استعماری که توسط انگلستان به ایران تحمیل شد، عهدنامه‌ای به نام «مجمّل» است. این قرارداد در نوزدهم مارس 1809 از طرف میرزا محمدشفیق صدراعظم و حاج محمدحسین خان مستوفی الممالک به نمایندگی ایران و سر هارفورد جونز به نمایندگی انگلیس امضاء شد. در این عهدنامه، ایران متعهد شد «هر عهد و شرطی را که قبلاً با هر یک از دولت‌های فرنگ بسته است باطل سازد و لشکر فرنگ را از حدود متعلقه به خاک ایران، راه عبور به طرف هندوستان نهد.» به موجب فصول هشتگانه این عهدنامه، ایران تعهدات مختلفی را برای کمک و همکاری با انگلیسی‌ها و مساعدت با نیروهای آن‌ها در بنادر و جزایر خلیج فارس پذیرفته، ولی انگلیسی‌ها خود را از مشکلات و گرفتاری‌های احتمالی ایران در آینده بر کنار نگاه داشته‌اند. به طور مثال در فصل هفتم این عهدنامه آمده است که «اگر جنگ و نزاعی فی‌مابین دولت ایران و افغانستان اتفاق افتد، اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف اعانت و امداد نخواهند کرد، مگر آن‌که به خواهش طرفین، واسطه‌صلح گردد.» تعهدات متقابل انگلیس نسبت به ایران مبهم و کلی است و تفصیل و جزئیات آن به قرارداد مفصل‌تری که می‌پایست بعداً به امضای دولتین برسد، موکول گردیده است. 10

«مفصل»؛ ننگ‌آورتر از «مجمّل»

انگلیسی‌ها هیچ‌گاه به این عهدنامه ننگین خود عمل نکردند، بلکه در فتنه‌گری جدیدتری، ایران را وادار به امضای عهدنامه‌ای به نام «مفصل» نمودند. در این عهدنامه که در واقع مکمل عهدنامه قبلی و استعماری‌تر از آن به شمار می‌رود، دولت ایران بار دیگر متعهد شده است که «از تاریخ این عهدنامه فیروز، هر عهد و شرطی که با هر یک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف فرنگستان را از حدود متعلقه به خاک ایران، راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر ندهند.» ننگین‌ترین قسمت این قرارداد استعماری، فصول پنجم و ششم آن است. در فصل پنجم این قرارداد آمده است: «هرگاه طایفه افغانه را با اولیاء دولت بهیبه انگلیس نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران لشکر تعیین نموده، به قسمتی که مصلحت دولتین باشد، به دولت بهیبه انگلیس اعانت و امداد نماید و وجه اخراجات آن را از اولیاء دولت بهیبه انگلیس بگیرد از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهد کرد.» و بلافاصله در فصل ششم می‌آید که: «اگر جنگ و نزاعی فی‌مابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیبه انگلیس را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد.» 11 یعنی ایران موظف است در صورت نزاع بین افغانه و انگلیسی‌ها، به کمک انگلیس بشتابد، ولی در صورت نزاع بین ایران و افغانه، انگلیسی‌ها تعهدی ندارند!

جاده پرخطر گلستان - تهران!

سه ماه پس از امضای قرارداد ننگین «مفصل»، انگلستان و روسیه جبهه واحدی علیه ناپلئون تشکیل دادند و قرارداد اتحادی که بین دو دولت منعقد شد، امکان هرگونه کمکی را از طرف انگلیسی‌ها به ایران در جنگ با روسیه از میان برد. روس‌ها با سوءاستفاده از

این موقعیت، دست به حمله گسترده‌ای علیه ایران زدند و تمام سواحل دریای خزر را به اشغال خود درآوردند. دولت ایران با تهدید فتنه‌گران و وزیرمختار انگلیس، مبنی بر این‌که «اگر به امضای قرارداد با روسیه تن در بدهد، انگلستان هم از انجام تعهدات خود نسبت به ایران خودداری خواهد نمود»، فتحعلی‌شاه را مکلف به امضای قرارداد انعقاد ننگین گلستان نمود که به موجب آن؛ دربند، باکو، شیروان، قراباغ و قسمتی از طالش از خاک ایران جدا و به خاک روسیه ملحق شد و دولت ایران از کلیه دعاوی خود بر گرجستان و داغستان صرف‌نظر کرد. نقش وزیرمختار انگلیس در امضای این عهدنامه ننگین به آن حد بود که تزار الکساندر اول در ازای خدمات «سرگوراوزلی» وزیرمختار انگلیس به دولت روسیه، او را به دریافت عالی‌ترین نشان امپراتوری روسیه مفتخر ساخت. 12

پس از امضای این معاهده ننگین، دولت انگلیس در یک فتنه‌گری آشکار و تازه، درصدد تجدیدنظر در قرارداد قبلی خود با ایران برآمد. قرارداد جدید که به معاهده «تهران» معروف گشت، در 25 نوامبر 1814 به امضاء رسید و دارای یازده فصل بود. در این ننگین‌نامه، ضمن تکرار تمام آنچه در معاهدات قبلی به زیان ایران بوده، کمک دولت انگلیس را به ایران مشروط به این می‌نماید که دولت ایران «سبقت در تجاوز نکرده باشد»، زیرا بر اثر نارضایتی که از عقد عهدنامه گلستان در ایران به وجود آمده بود، احتمال می‌رفت که ایرانی‌ها در اولین فرصت درصدد جبران این شکست و باز پس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته برخوانند آمد. در فصل سوم این قراردادنامه استعماری نیز این عبارت عجیب آمده است:

«... و خاک متعلقه به هر یک از دولتین ایران و روس، از قرار این است که با تصویب و اطلاع وکلای دولت علیه ایران و دولت بهیه انگلیس و دولت روس بعد از این مشخص و معین خواهد گشت...» 13 و به این ترتیب حکام ایران به خاطر عهدنامه گلستان مجبور به قبول عهدنامه «تهران» شدند تا بدین طریق جاده «گلستان به تهران» کاملاً پرخطر گردد!

از تهران تا ترکمانچای؛ راه کوتاه فتنه و حيله...

آثار شوم عهدنامه تهران، در جریان دومین دوره جنگ‌های ایران و روس که به انعقاد قرارداد ننگین ترکمانچای منجر شد، نمودار گردید. انگلیسی‌ها در جریان این جنگ هم به زیان ایران مداخله کردند و به بهانه این‌که ایران جنگ را آغاز کرده، از هر گونه کمکی به ایران در این جنگ خودداری نمودند. فتحعلی‌شاه که از پیشروی نیروهای روسیه تا نزدیکی قافلانکوه متوحش شده بود، پیشنهاد میانجیگری انگلستان را پذیرفت. در جریان مذاکره برای عقد قرارداد ترکمانچای، نماینده‌ای از طرف دولت انگلیس شرکت نمود و این دولت با استفاده از حقی که به موجب معاهده تهران برای خود قائل بودند، در تعیین حدود مرزی بین ایران و روسیه دخالت کردند و در تحمیل رژیم کابینتولاسیون و حق قضاوت کنسولی به ایران هم نقش مؤثری داشتند، زیرا می‌خواستند بعداً از همین حقوق در ایران برخوردار گردند. پس از امضای قرارداد ترکمانچای، انگلیسی‌ها از مضیقه مالی ایران در پرداخت غرامات جنگی به روسیه سوءاستفاده کرده، در ازای پرداخت دویست هزار تومان که از قسط دوم غرامت تعیین شده باقی مانده بود، موافقت دولت ایران را با حذف مواد مربوط به تعهدات مالی و نظامی انگلیس به ایران جلب کردند. به این ترتیب از عهدنامه تهران جز تعهدات ایران به انگلستان، چیزی باقی نماند! 14

تحکیم دیکتاتوری و قتل آزادیخواه بزرگ

از جمله فتنه‌گری‌های دولت انگلستان در ایران، تحکیم دیکتاتوری محمدشاه در ایران است. با توطئه و دسیسه وزیرمختار انگلستان در ایران، با سرکوب مخالفانی نظیر علی‌شاه که مدعی تاج و تخت پس از فتحعلی‌شاه قاجار بود، به سلطنت و تحکیم پایه‌های حکومت محمدشاه قاجار مبادرت ورزید، اما دسیسه‌بازی انگلیسی‌ها فقط منحصر به تحکیم پایه‌های دیکتاتوری محمدشاه نشد، بلکه قائم‌مقام فراهانی - صدر اعظم محمد شاه که مخالف جدی با مداخلات این دولت فتنه‌گر بود - نیز قربانی امیال جاه‌طلبانه انگلیسی‌ها شد. به نوشته واتسون، نویسنده انگلیسی: «قائم مقام کاملاً با نظر نماینده مختار انگلیس مخالفت می‌کرد... قائم‌مقام، مهم امور دولت ایران را سفت و سخت در دست خود گرفته است و بر آقاي جوان خود همان قدر نفوذ و اقتدار دارد که کاردینال مازران بر لویی چهارده، پادشاه فرانسه داشت...» 15 این مسئله بر انگلیسی‌ها گران تمام شد و با زمینه‌چینی، موفق به قتل قائم‌مقام فراهانی توسط محمدشاه شدند.

امیرکبیر؛ قربانی فتنه‌گری انگلیسی‌ها

اوج فتنه‌گری و ردالت انگلیسی‌ها را باید در زمینه‌چینی آنان برای قتل یکی از نامدارترین و صالح‌ترین سیاستمداران تاریخ ایران جستجو کرد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه که در تقوای سیاسی، استعمارستیزی و استقلال‌طلبی یگانه دوران بود، عاقبت قربانی روحیه کینه‌توزانه انگلیسی‌ها شد. هم‌زمان با وزیرمختاری سرهنگ شیل در ایران، دوران صدارت امیرکبیر نیز آغاز شده بود و دقیقاً در همین ایام، اختلافات وزیرمختار انگلیس با صدراعظم ایران بالا گرفت. این اختلاف ابتدا بر سر انعقاد قرارداد مورد نظر انگلستان در باب «غلام و کنیز سیاه» رخ داد، زیرا انگلیسی‌ها می‌خواستند در پوشش مقاصد انسانی و مبارزه با

تجارت برده، حق تفتیش کشتی‌های ایرانی یا کشتی‌های عازم بنادر ایران را در خلیج فارس به دست آورند و امیرکبیر با اجازه تفتیش کشتی‌های ایرانی که مغایر استقلال و حاکمیت ملی ایران بود، مخالفت می‌کرد. دومین اختلاف بر سر مصونیت سیاسی و مسئله حمایت و پناهندگی اتباع ایرانی در سفارتخانه و کنسولگری‌های انگلیس بروز کرد که با اخطار جدی امیرکبیر به شیل همراه شد. 16

اختلاف دیگر امیرکبیر با وزیرمختار انگلستان، بر سر مداخلات استیونسن، سرکنسول انگلیس در تبریز، روی داد که در کار ارامنه تبریز به عنوان حفظ حقوق مسیحیان دخالت بی‌جا می‌کرد که با اخطار جدی امیرکبیر مواجه شد. 17 این طرز رفتار و ابراز قدرت و شخصیت امیرکبیر بر شیل گران آمد و به طور مستقیم و غیرمستقیم در تحریکاتی که از طرف مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه علیه امیرکبیر صورت می‌گرفت، شرکت جست و با همدستی وی موفق شد ضمن خلع امیرکبیر از صدارت، زمینه تبعید وی به کاشان و اخذ حکم قتل ایشان توسط شاه را فراهم آورد و بدین ترتیب یکی از سرداران رشید عرصه سیاست و خدمت را به شهادت رسانید.

نانجیب‌زاده‌ای که اولین جنگ را رقم زد

دولت انگلیس پس از پایان مأموریت طولانی سرهنگ شیل در ایران، یک به اصطلاح نجیب‌زاده انگلیسی به نام «سر چارلز مورای» را به ایران فرستاد که اتفاقاً در نانجیبی دست اسلاف خود را از پشت بسته بود. او در دوران حضور خود، بحران‌های فراوانی را در ایران به وجود آورد. بزرگترین اقدام بحران‌زای وی، انتصاب یکی از منسوبین دربار به نام میرزا هاشم خان، به عنوان سرپرست کنسولگری انگلیس در شیراز بود. دولت ایران انتصاب یکی از اتباع ایران را به یک سمت رسمی در سفارتخانه خارجی نپذیرفت، به خصوص که شایع شده بود مورای و دستیار او «تیلور تامسون» که بعدها جانشین وی شد، با همسر زیبای میرزا هاشم خان روابطی دارند. همسر میرزا هاشم خان را در محل نمایندگی دیپلماتیک انگلستان در قلهک دستگیر کردند و مورای که از این عمل دولت ایران به شدت عصبانی شده بود، یادداشت توهین‌آمیزی به صدراعظم نوشت. دولت انگلیس از او پشتیبانی کرد و مورای هم در اقدامی طلبکارانه و وقیحانه به دولت ایران اخطار کرد که اگر در این مورد از او عذرخواهی نکند، روابط سیاسی انگلیس با ایران قطع خواهد شد. دولت ایران به اخطار او اعتنا نکرد و در نتیجه مورای در نوابر سال 1855 سفارت انگلیس را در ایران تعطیل کرد و به اتفاق کارکنانش به بغداد رفت.

او تنها به قطع روابط ایران و انگلیس بسنده نکرد، بلکه با نوشتن نامه، خطاب به نخست‌وزیر انگلیس، از وی خواست تا به ایران حمله نظامی کند. دولت انگلیس به تقاضای نامعقول مورای ترتیب اثر داد و به بهانه تصرف هرات توسط قوای ایران و به خطر افتادن منافع انگلستان، ایران را مورد تجاوز قرار داد و یکسال بعد، ایران را شکست داد. دولت ایران نیز جهت مصون ماندن از سقوط و اضمحلال، تن به امضای قراردادی استعماری به نام قرارداد پاریس داد که به موجب آن دولت ایران متعهد شد در ازای تخلیه ایران از نیروهای انگلیس، اولاً بی‌درنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت و سلطنت بر افغانستان صرف‌نظر کند و به این ترتیب افغانستان برای همیشه از ایران جدا شد. دولت ایران همچنین شرایط و هن‌آوری را که برای بازگشت چارلز مورای به ران تعیین شده بود، پذیرفت و صدراعظم ایران رسماً و کتباً از وی عذرخواهی کرد! 18

تودهنی قاطع یک مرجع دینی به فتنه‌گری انگلیسی‌ها

دوران سلطنت ناصرالدین شاه، یکی از پرفتنه‌ترین دوران حضور انگلیسی‌ها در ایران به شمار می‌رود. در جریان سفر سوم و آخر ناصرالدین شاه به اروپا و انگلستان، وی در دیدارهای متعدد خود با ملکه و مقامات انگلیسی، دو امتیاز مهم به آن‌ها داد. اولین امتیاز، امتیاز بانک شاهی بود که در سال 1889 امضا شده بود. به موجب این قرارداد، حق انحصاری چاپ و انتشار اسکناس به مدت 60 سال به انگلیسی‌ها واگذار شد.

امتیاز دوم که به «امتیاز رژی» معروف شد، تثبیت حق انحصاری یک شرکت انگلیسی جهت خرید و فروش توتون و تنباکوی ایران به مدت 50 سال بود که با واکنش جدی میرزای شیرازی و تودهنی قاطع ایشان به انگلیسی‌ها، امتیاز دوّمی ملغی شد و انگلیسی‌ها در ازای دریافت 15 هزار لیره به عنوان غرامت، حاضر به لغو این امتیاز شدند.

حمایت مگاران از انقلاب یک ملت

نمونه آشکار فتنه‌گری دولت بریتانیا در ایران را می‌باید در حمایت مزدورانه این دولت از انقلاب مشروطیت دانست. گرایش محسوس مظفرالدین شاه به دو کشور روسیه و آلمان، سوءظن و حس انتقام‌جویی انگلیسی‌ها را تشدید کرد و حتی امضای قرارداد امتیاز نفت جنوب ایران به یکی از اتباع انگلیسی به نام «ویلیام ناکس داریسی» نیز آتش طمع آنان را خاموش نکرد. به همین جهت به طور طبیعی نسبت به درخواست‌های آزادی‌خواهان علاقه نشان دادند و با تقویت مشروطه‌طلبان، درصدد اعمال فشار به دربار برآمدند. با تضعیف دولت ایران که بر اثر وقوع انقلاب مشروطه صورت پذیرفت، دولت انگلیس فرصت را مغتنم شمرد و با کنار آمدن با رقیب

و دشمن دیرین خود یعنی روسیه، با امضای قراردادی در سن پترزبورگ، ایران را به سه قسمت مجزا تقسیم کرد که قسمت شمالی آن به منطقه نفوذ روسیه، قسمت جنوبی به منطقه نفوذ انگلیس و قسمت مرکزی به منطقه بی‌طرف و قلمرو حکومت ایران تقسیم می‌شد. انگلیسی‌ها بر اثر این قرارداد، نیروهای خود را وارد ایران کرده و «منطقه نفوذ» خود را عملاً اشغال کردند. هر چند در این راه مبارزانی مانند دلیران تنگستان سد راهی مستحکم در برابر زیاده‌خواهی‌های انگلیسی‌ها شدند، اما در اثر قساوت و سخت‌سری دولت بریتانیا، این مقاومت در هم شکسته شد.

قرارداد 1919؛ تحت‌الحمایگی یا ...؟

پس از تشکیل دولت دست‌نشانده میرزا حسن‌خان وثوق معروف به وثوق‌الدوله، جهت تثبیت بیش از پیش دولت، دست نیاز به سوی دولت بریتانیا دراز شد. محصول این درخواست کمک، امضای قراردادی بین دولت ایران و انگلیس بود که به موجب آن، ایران «تحت‌الحمایه» انگلستان قرار می‌گرفت. این قرارداد که بعد از چند ماه مذاکره در 17 مرداد 1298 ش (9 اوت 1919 م) در شش بند تنظیم و امضا گردید، با مخالفت جدی بسیاری از آزادی‌خواهان و دوستداران استقلال ایران مواجه شد که در رأس آنان می‌توان به آیت‌الله سیدحسن مدرس اشاره کرد که این قرارداد را به «قبالة فروش ایران» 19 تعبیر می‌نمود. به موجب این قرارداد، نظارت بر همه تشکیلات نظامی و مالی ایران به مستشاران انگلیسی واگذار می‌شد و قرضه‌ای نیز با شرایط سنگین در اختیار ایران قرار می‌گرفت. انگلیسی‌ها پس از امضای این قرارداد، بدون این‌که منتظر تصویب آن از طرف مجلس شورای ملی ایران شوند، مفاد آن را به موقع به اجرا گذاشتند.

پایگذاران کودتای 1299 و شروع حکومت پهلوی

از جمله فتنه‌هایی که با عملکرد انگلیسی‌ها آتش بر ایران انداخت، انجام کودتای 1299 و پایه‌گذاری حکومت پهلوی در ایران است. با تلاش سرلشکر «آیرون‌ساید» که بعدها به «کاشف رضاخان و عامل اصلی کودتای 1299» معروف شد، این کودتا عملی گشت. انگلیسی‌ها دریافتند که تلاش‌شان برای اجرای قرارداد ایران - انگلیس معروف به قرارداد 1919، می‌تواند باعث اوج گرفتن جنبش آزادی‌بخش ملی در ایران گردد و سرانجام موقعیت آن‌ها را در ایران به حالت انفجار درآورد. بنابراین تصمیم گرفتند تاکتیک خود را در ایران عوض کنند و یک دولت نیرومند و ظاهراً «رادیکال» که بتواند موقعیت انگلیسی‌ها را در ایران حفظ کند و در عین حال جنبش‌های آزادی‌مندی را با قدرت سرکوب نماید، روی کار آورند. با شرکت فعال انگلیسی‌ها در تهران، طرح محرمانه کودتایی دولتی سازمان داده شد. دسته‌ای به نام به اصطلاح «کمیته آهنین» به سرکردگی سردبیر روزنامه رعد یعنی سید ضیاءالدین طباطبایی که سخت به انگلیسی‌ها وابسته بود، برای انجام این طرح مأمور گردید. طرح این کودتا در لندن تهیه شد. با تلاش آیرون‌ساید، رضاخان سرهنگ فرمانده قسمتی از قزاق‌های ایرانی، برای اجرای این توطئه در نظر گرفته شد. 20 سرانجام با دسیسه‌چینی انگلیسی‌ها، احمدشاه از سلطنت خلع و سلطنت پهلوی استقرار یافت.

یکی از گزارش‌های منتشر شده «سر پرسی لورین» وزیرمختار انگلیس در ایران به چمبرلین وزیرخارجة انگلیس، به تاریخ ششم نوامبر 1925 (15 آبان 1304 ش) یعنی چند روز پس از تصویب طرح انقراض سلسله قاجار و خلع احمد شاه از سلطنت، حاکی از نظر کاملاً مثبت و خوش‌بینانه وزیرمختار انگلیس نسبت به رضاخان است. «سر پرسی لورین» در این نامه می‌نویسد: «به نظر من رضاخان صادقانه درصدد ایجاد حکومت مقتدری در ایران است که به مراتب بیش از رژیم فاسد و ناتوان گذشته می‌تواند منافع بریتانیا را در ایران تأمین کند و از خطر گسترش نفوذ شوروی به سمت جنوب جلوگیری به عمل آورد.» 21 بدین طریق، پایه‌های استبداد رضاخانی با کمک جدی انگلیسی‌ها پیریزی شد و با چراغ سبز و تلاش جدی دولت بریتانیا بر عرصه جغرافیای سیاسی ایران زمین، بیش از نیم قرن حاکمیت پهلوی‌ها رقم خورد.

انگلستان و دیکتاتوری پهلوی اول

دوران پر از رعب و وحشت و دین‌ستیزانه رضاشاه، با حمایت انگلیسی‌ها شکل گرفت. در این دوره البته اختلافاتی هم بین رضاخان و دولت انگلستان به وجود آمد. انگلیسی‌ها از روابط نزدیک ایران با روسیه ناخرسند بودند و تمایل ضمنی رضاخان به روس‌ها به مذاق انگلیسی‌ها خوش نیامد و بر دامن اختلافات بین دولتین ایران و انگلیس افزود. اختلاف بین این دو کشور در سال 1928 ادامه یافت. رضاشاه در ملاقات با وزیرمختار انگلیس، عدم رضایت خود را از شرکت نفت و کمی درآمد ایران از نفت اعلام کرد و تیمورتاش، وزیر دربار، مأمور انجام مذاکراتی برای تجدیدنظر در قرارداد نفت شد. هر چند سرانجام براساس قرارداد 1933، رضاشاه تن به تمدید امتیاز نفت به انگلیسی‌ها داد، ولی هیچ‌گاه نتوانست کینه آنان را از خود دور کند. با انعقاد این قرارداد که رضاشاه نوعی تحقیر را متحمل شده بود، جهت تلافی عملکرد انگلیسی‌ها، به سمت قدرت تازه‌ای به نام آلمان تمایل پیدا کرد و روابط صمیمانه‌ای را با آدولف هیتلر برقرار کرد.

توسعه روابط ایران و آلمان و فعالیت کارشناسان آلمانی در ایران تا زمانی که بین آلمان و شوروی روابط دوستانه‌ای برقرار بود، خطری برای امنیت و استقلال ایران به وجود نمی‌آورد؛ زیرا انگلیسی‌ها در آن شرایط به تنهایی جرئت تجاوز مستقیم به خاک ایران را نداشتند و با مشکلاتی که پس از قیام ضد انگلیسی رشید عالی گیلانی در عراق داشتند، نمی‌توانستند قوای خود را از عراق به طرف ایران گسیل دهند، اما حمله آلمان به روسیه در 22 ژوئن 1941 (اول تیر 1320 ش) تمام این محاسبات را بر هم زد. انگلیسی‌ها که حتی قبل از شروع جنگ دوم جهانی به فعالیت‌های آلمانی‌ها در ایران با نظر سوءظن می‌نگریستند، فرصت مناسبی برای اجرای نقشه‌های تجاوزکارانه خود در ایران به دست آوردند و با کمک شوروی‌ها به ایران حمله بردند و ضمن اشغال ایران، رضاشاه را از سلطنت خلع و به جزیره موریس تبعید نمودند تا شاه دیکتاتور پهلوی نیز طعم تلخ کینه‌جویی و فتنه‌گری انگلیسی‌ها را بچشد.

شاه جوان و دلبستگی‌هایش به استعمار پیر

پس از عزل شاه، انگلیسی‌ها تمایل فراوانی به خاتمه دادن به حکومت پهلوی داشتند. به همین منظور پرنس حمید میرزا پسر محمدحسن میرزای قاجار که افسر نیروی دریایی انگلیس بود و به نام «دیوید دروموند» شهرت داشت را برای سلطنت ایران در نظر گرفتند، ولی عاقبت محمدرضا ولیعهد جوان ایران با اعلام سرسپردگی و دلبستگی انگلیسی‌ها، به مقام سلطنت ایران رسید. تقریباً تا اوایل دهه 30 شمسی، ردپای تصمیم‌گیری‌های دولت انگلستان در امور داخلی ایران و عزل و نصب‌های حکومت ایران با اشاره انگلیسی‌ها کاملاً مشهود بود، اما از این دوران به بعد به ویژه پس از کودتای 28 مرداد 1332، نقش استعمار نوظهور یعنی ایالات متحده آمریکا کاملاً مشهود شد و انگلستان نقش درجه دو در امور داخلی ایران ایفا کرد. با این همه هیچ‌گاه از میزان فتنه‌گری‌های این دولت در ایران کاسته نشد. پس از تلاش فراوان جهت اسقاط دولت قانونی دکتر مصدق، فتنه‌گری‌های پیدا و پنهان این دولت توطئه‌گر کاملاً هویدا بود.

در سال‌های ابتدایی دهه 50 شمسی که با به اوج رسیدن قدرت محمدرضا شاه همراه شده بود، شاه متکبر به جبران سال‌ها تحقیر حکومت پهلوی توسط انگلیسی‌ها، بارها با لحن تمسخرآمیز و گاه اهانت‌آمیز درباره آنان سخن گفت، ولی در سال‌های 1356 و 1357 که توفان انقلاب در ایران آغاز شد، باز هم کابوس گذشته به سراغ او آمد و نگرانی‌های او به شدت افزونی یافت، به ویژه آنکه در اوج گرمای انقلاب، در کنفرانس گوادلوپ که با حضور سران کشورهای قدرتمند دنیا برگزار شده بود، جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلستان، بیش از دیگر سران به منظور حفظ منافع انگلیس بر قطع پشتیبانی غرب از رژیم شاه و خروج محمدرضا پهلوی از ایران تأکید کرد. شاه نیز در آخرین مصاحبه قبل از مرگش با یک روزنامه آمریکایی، صریحاً انگلیس و آمریکا را به توطئه برای سرنگونی خود متهم ساخت. هرچه بود دلبستگی‌های شاه دیکتاتور ایران به دولت فحیمه (!) انگلستان، در اواخر عمر او جایش را به دلزدگی از این دولت داد تا مشخص شود که دولت فتنه‌گر انگلستان هیچ‌گاه قابل اعتماد نبوده و نیست.

انقلاب یک ملت؛ پایانی بر حیات اختاپوس استعمارگری

در جریان انقلاب ایران، انگلیسی‌ها سیاست مزورانه‌ای در پیش گرفتند. سیاست رسمی دولت انگلیس حمایت از رژیم شاه بود، اما رسانه‌های انگلیسی خلاف این سیاست را پیمودند و بر ضد رژیم حرکت کردند. اصرار فراوان کالاهان بر خروج شاه از ایران، بر «سیاست یک بام و دو هوای انگلیسی‌ها» صحنه می‌گذارد. بعد از فرار شاه از ایران، خانم «مارگارت تاچر» که تازه به نخست‌وزیری انگلستان رسیده بود، با تقاضای پناهندگی شاه به انگلستان مخالفت کرد تا به زعم خود، منافع فراوانش در ایران پس از انقلاب را از دست ندهد، اما حساب‌های انگلیسی‌ها برای بهره‌برداری از انقلاب ایران و پر کردن خلاء ناشی از خروج آمریکا از صحنه سیاست و اقتصاد ایران، غلط از آب درآمد و جمهوری اسلامی ایران روی خوش به انگلیسی‌ها نشان نداد؛ چرا که شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» نشانگر پایان حیات اختاپوس استعمارگری بود.

از این پس فتنه‌گری انگلیسی‌ها در ایران، دو چندان شد و تاریخ فتنه‌گری دولت بریتانیا در ایران، ابعاد تازه‌ای یافت. حمایت مالی و سیاسی از گروه‌های معاند انقلاب، یک بُعد از فتنه‌گری انگلیسی‌ها به شمار می‌رفت. در مرحله بعد، حمایت پیدا و پنهان این دولت از رژیم بعث عراق در جنگ هشت ساله علیه ایران، بُعد دیگر از ابعاد چند لایه نفاق و فتنه‌گری انگلیسی‌ها در ایران به حساب می‌آمد. در کنار این مسائل، دامن زدن این دولت به برخی توطئه‌ها، حکایت واضحی از تلاش فتنه‌گرانه انگلیسی‌ها در ایران و تلاش جهت ایجاد اغتشاش و ناامنی در کشورمان بوده است. حمایت مالی و سیاسی از سلمان رشدی مرتد، حمایت از ناامنی‌ها در ایران به ویژه ردپای آشکار انگلیسی‌ها در اغتشاشات خیابانی پس از انتخابات 22 خرداد، مؤید معنای فوق است.

بریتانیا و فتنه تجزیه ایران

از جمله فتنه‌گری‌های استعمار پیر در ایران، توطئه جهت تجزیه سرزمین ایران بوده است. این توطئه گاهی در قالب عهدنامه‌های

ننگین مانند گلستان و نقش مؤثر دولت انگلیس در غصب سرزمین ایران توسط همسایه قدرتمند شمالی ایران یعنی روسیه شکل می‌گرفت و پاره‌ای از مواقع نیز در نقش مستقیم آنان در جدایی و تجزیه ایران نمایان می‌گشت. این نقش مستقیم در موارد ذیل عمیقاً احساس شد:

1. بحرین

اول ژانویه 1968 م، انگلیسی‌ها به سبب مشکلات اقتصادی و به منظور کاستن از بودجه نظامی مداخله‌گرانه خود، تصمیم به خروج از خلیج فارس گرفتند. مسلماً خروج ناگهانی نیروهای انگلیسی از منطقه، سبب بروز خلاء قدرت شده و در منطقه‌ای که حیطة منافع حیاتی غرب نام گرفته بود و تا نود درصد نفت و گاز مصرفی جهان غرب را تأمین می‌نمود، پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ای را به ارمغان می‌آورد، در این‌جا لازم بود جانشینی برای نیروهای در حال خروج انگلیس تعیین شود و بهترین کسی که می‌توانست نقش ژاندارم منطقه را در جهت حفظ منافع غرب به عهده بگیرد، پادشاه قدرت‌طلب ایران بود. تمایلات جاه‌طلبانه شاه برای اتخاذ نقش ژاندارمی منطقه، به یک معامله ننگین با دولت بریتانیا و با حمایت ایالات متحده منتج شد و به موجب دسیسه‌های دولت انگلیس و تباری آمریکا و مزدوری رجال دست‌نشانده، بخشی از خاک ایران یعنی بحرین از دست رفت. 22

به گفته فریدون هویدا، آخرین سفیر شاه در سازمان ملل: «... آمریکا و انگلیس مذاکرات سه‌جانبه‌ای را بیش از سه سال ادامه داده بودند تا ضمن آن، راه حل مناسبی برای مسئله پر کردن خلاء قدرت در خلیج فارس بعد از تخلیه قوای انگلیسی پیدا شود. سرانجام هم نتیجه مذاکرات بدین جا کشید که قرار شد شاه با اعلام استقلال بحرین موافقت کند و در عوض اجازه یابد سه جزیره استراتژیک واقع در تنگه هرمز را که برای دفاع از این آبراه اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، به اشغال خود درآورد...» 23

این توطئه انگلیس، توسط دولت دست‌نشانده هویدا و مجلس فرمایشی شاه در اردیبهشت 1349 عملی گردید و بحرین مقهور فتنه‌گری بریتانیا شد.

2. توطئه تجزیه‌فارس

غیر از نقش مستقیم انگلیسی‌ها در تجزیه بحرین از ایران، توطئه ناکام این دولت در تجزیه دو منطقه فارس و خوزستان از ایران نیز بر ابعاد تکان‌دهنده فتنه‌گری‌های استعمار پیر در ایران صده می‌گذارد. نقشه انگلیسی‌ها در تجزیه فارس از ایران با افشای «مسیو زمر» کفیل سفارت آلمان فاش گردید. وی در ابلاغیه‌ای به نام سفارت آلمان، پیشنهاد فتنه‌گرانه انگلیسی‌ها به دولت آلمان مبنی بر تجزیه فارس از ایران را افشا نمود: «در این موقع که دولت امپراتوری آلمان طبق مواد قرارداد «برست لی توفسک» استقلال و تمامیت ایران را تضمین نموده، ژنرال قنسول انگلیس از شیراز پیشنهاد کرده است که موقع آن رسیده تحت ریاست و یا نیابت سلطنت «فرمانفرما و پسران» استقلال داخلی به فارس داده شود.» 24

افشاگری سفارت آلمان، سفارت انگلستان را به پخش تکذیبیه مدعای آلمانی‌ها واداشت، اما پخش بیانیه دوم سفارت آلمان، آب پاکی را بر دست انگلیسی‌ها ریخت و دروغ آنان را برملا کرد: «سفارت انگلیس تکذیب موضوعی را که سفارت امپراتوری آلمان این چند روزه راجع به نیت و تصمیم دولت اعلی حضرت بریتانیا در اعلان استقلال داخلی جنوب ایران نشر و اشاعت دارد، حتم و واجب پنداشت، علی‌هذا سفارت امپراتوری آلمان با نهایت اجبار، خود را ملزم دیده ذخیره‌ای را که در این قضیه تاکنون در نهانی محفوظ داشته بود، بالمآل ابراز نموده برای ثبوت مطلب، ترجمه یادداشتی که از آقای «اسکات» مستشار سفارت انگلیس به عنوان «سر والتر بارتلو» آتاشه همین سفارتخانه رسیده، برای استحضار خاطر عامه منتشر سازد... یادداشت مزبور که خود ناطق قضیه است، هرگونه شبهه را از اطراف حقیقت مندرجات ابلاغیه سفارت امپراتوری برطرف می‌سازد و شک و تردیدی نیز در نیات و تصمیمات دولت اعلی حضرت بریتانیا نسبت به ایران باقی نمی‌گذارد...» 25 دو هفته پس از این افشاگری سفارت آلمان، سفارت انگلستان با صدور بیانیه‌ای به قصد جریان تجزیه فارس از ایران اعتراف کرد، ولی با توجیه‌گری ماهرانه، انجام این توطئه را به شخص دیگری نسبت داد و دولت «اعلی حضرت پادشاه انگلستان» را مبرّی از این جریان دانست! 26

3. توطئه تجزیه خوزستان

انگلیسی‌ها همچنین در اندیشه تجزیه خوزستان از ایران بودند. این توطئه توسط مهرة سرسپرده‌ای به نام «شیخ خزعل» به مرحله اجرا درآمد. در اوایل رئیس‌الوزرای رضاشاه، شیخ خزعل به تشکیل اتحادیه عشایر جنوب مبادرت ورزید که عشایر عرب را با بختیاری‌ها متحد می‌ساخت و خود شیخ خزعل آن را رهبری می‌کرد. این اتحادیه در ماه آوریل 1922 با کمک و شرکت «پیل» که کنسول انگلیس در اهواز بود و بر اثر تحریک انگلیسی‌ها که سعی داشتند حکومت مرکزی تهران را تحت فشار قرار دهند، در خوزستان تشکیل گردید. این اتحادیه به تبلیغات تهدیدآمیز تشکیل «عربستان آزاد» در جنوب ایران دست می‌زد. انگلیسی‌ها درصدد آن

بودند که به کمک این اتحادیه، نواحی جنوب ایران را که نواحی نفت‌خیزی بود، به تسلط کامل خود در آورند، 27 اما این توطئه نیز ناکام ماند و استعمار پیر به این هدف نامقدس خود نرسید.

1. احمدخان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، به کوشش سیدمرتضی آل داوود، ص 378.
2. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص 217.
3. پروفیسور براون، تاریخ ادبیات ایران، جلد چهارم، ص 11 و 93.
4. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19، ج اول، صص 5 - 1.
5. سر دنیس رایت، دو قرن نیرنگ (داستان تلخ سیاست استعماری انگلیس در ایران)، تألیف و ترجمه: محمود طلوعی، صص 28-29.
6. همان، ص 36.
7. همان، ص 19.
8. همان، ص 231.
9. از سال 1800 تا 1979 یعنی هم‌زمان با سقوط حکومت پهلوی دوم، انگلستان حضوری شیطانی و استعماری در ایران داشت.
10. محمود محمود، پیشین، صص 102-105.
11. همان، صص 137-138.
12. دنیس رایت، پیشین، ص 41.
13. محمود، محمود، پیشین، صص 200-201.
14. سردنیس رایت، پیشین، صص 42-43.
15. رابرت گرانت واتسون، تاریخ قاجاریه، ص 282.
16. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، ص 535.
17. سردنیس رایت، پیشین، ص 75.
18. همان، صص 83-87.
19. صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، ص 446.
20. جمعی از نویسندگان، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، مترجم کیخسرو کشاورزی، ص 435.
21. دنیس رایت، پیشین، 129.
22. دلدلم، اسکندر، زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا، صص 311-313.
23. هویدا، فریدون، سقوط شاه، ص 73.

24. مهدينيا، جعفر، زندگي سياسي سيّد ضياءالدين طباطبايي، صص 138-139.

25. همان، صص 139-140.

26. همان، ص 142.

27. همان، صص 600-601.